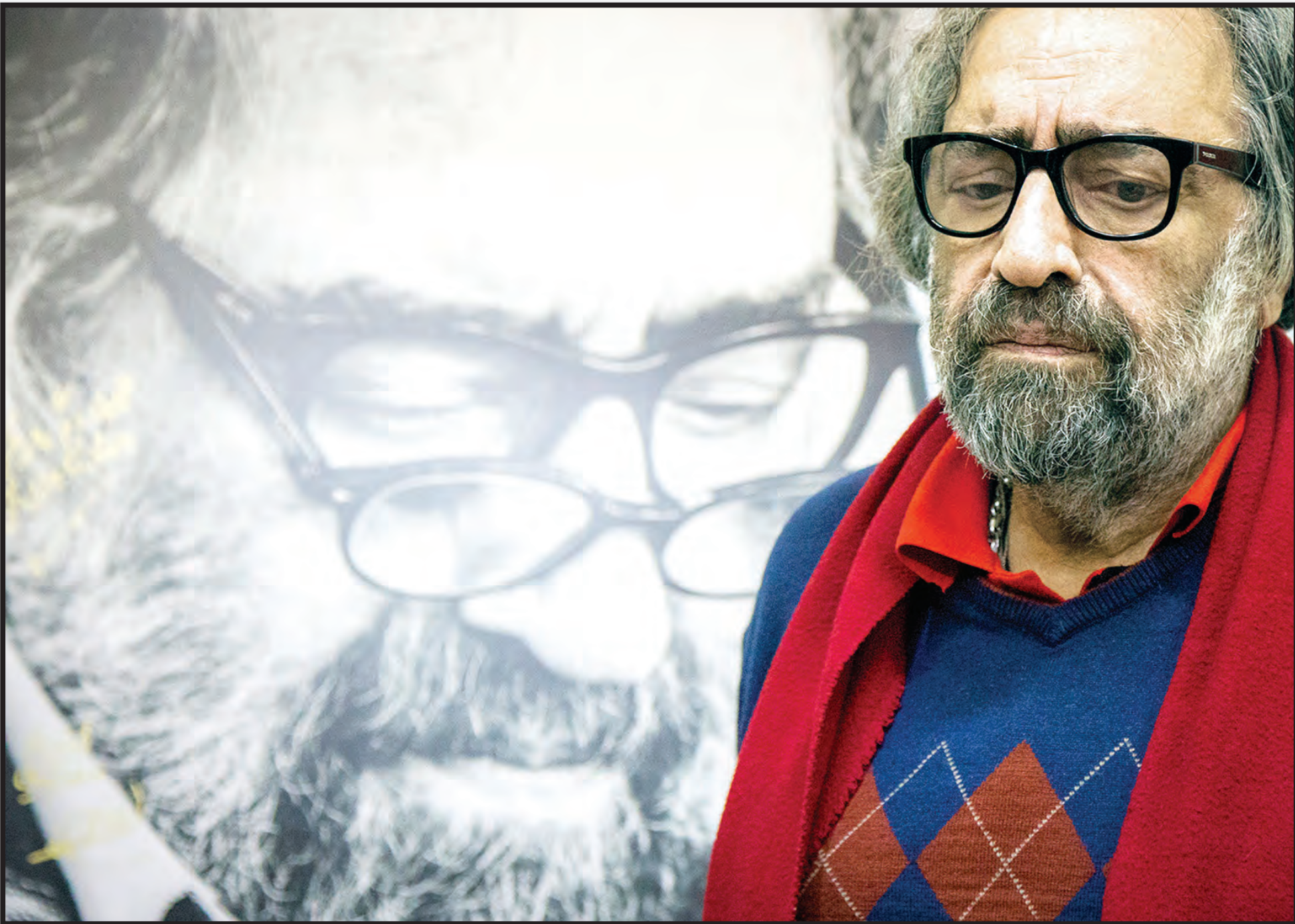


در هفتاد و ششمین سالروز تولد مسعود کیمیایی

خاطره‌ساز نسل‌هایی دل‌سپرده به فریاد و عصیان...



عکس: نیک جوادزاده/شهرنورد

امین فرج پور | تاکنون هزاران فیلم در تاریخ سینما ساخته شده و هر سال صدها فیلم به این آمار اضافه می‌شود، اما نکته کنایه آمیز این که اگر به ذهن رجوع کنید و از خاطره مدد بگیرید، فقط و فقط معدودی را از این حجم شگفت‌انگیز در آن خواهید یافت. بقیه فراموش شده‌اند. شاید به همام سادگی و سهولت که اغلب‌شان ساخته شده‌اند...

این قضیه در تمام هنرها صادق است. از این همه زمانی که نوشته می‌شود، فقط یک صد سال تنهایی درمی‌آید. یک ایزابیل آلتنه یا یوسا به دنیا می‌آید و یک پابلو نرودا در میان جمعیت هزاران نفری شعرای آمریکای لاتینی که شعر در خونشان جاری است، خود را به ثبت می‌رساند یا در ادبیات خودمان یک احمد محمود داریم و یک دولت‌آبادی. بقیه فراموش می‌شوند. در زمان محو می‌شوند. نکته طعنه آمیزی است، اما واقعیت دارد: اغلب آثار هنری - اگر البته اطلاق عنوان هنر به آنها از سسر سهل‌انگاری نباشد، در خطر فراموشی قرار دارند.

این قضیه در سینمای ایران - در مقایسه با سینمای بالغ دیگر جاهای دنیا - حتی بغرنج‌تر هم هست. به جرأت می‌توان گفت: شمار فیلم‌های ایرانی که از امتحان زمان به سلامت رسته باشند، حتی به تعداد ۲۰ فیلم هم نمی‌رسد. سینمای نزدیک به ۹۰ ساله ایران و در حدود ۲۰ فیلم واقعا ماندگار؛ نکته تلخی است. نگاهی به صحنه‌هایی که می‌توانند فصولی ماندگار در تاریخ سینمای ایران لقب بگیرند، مبین این ادعاست. صحنه‌های کمی به ذهن می‌آیند. آنها هم که به ذهن می‌آیند، بیشترشان سیاه‌وسفیدند و دور؛ که فقر سینمای بعد از انقلاب را برجسته می‌سازند:

- قدرت در قاب پنجره می‌بیند، خواستگاری که با خود امید به خانه توسری خورده گوزن‌ها آورده بود، چگونه کف بر دهان در پای پل‌ها به خود می‌پیچد.

حرف قابل قبولی دارد؟

حدود پنجاه سال از ساخته شدن آن می‌گذرد؛ اما شما حتی با آن جوانان بالاشهری هم اگر حرف بزنید، می‌پندید که قیصر را دیده‌اند؛ یعنی که فیلم تا امروز عمر کرده و در جامعه حضور دارد. حضور زنده هم دارد. آن هم فیلمی که سی‌وچند سال است روی پرده نیامده و هر که ویدیویش را دیده، با کیفیت عالی ندیده. این که فیلمی با این شرایط چنین حضوری داشته باشد، به این معنا نیست که به قول تواز نظر جامعه‌شناختی حرفش قابل قبول است؟ مگر این که منظور دیگری از پرسش داشته‌باشد.

این که یک تفکر در دوره‌ای پررنگ است و در دوره‌ای رنگ‌باخته‌تر شده، اما به این معنا نیست که آن تفکر دیگر نیست. ممکن است مصداق آن، روش آن و یا عمل به آن تغییر کرده‌باشد، اما خود آن تفکر کم‌نرمده، تفکر که نمی‌میرد، عمل‌گرایی در حال حاضر این گونه حضوری دارد؛ چیزی ریشدار در ذهن و قلب انسان

شعری از مسعود کیمیایی

این همه حدود بود و نمی دانستم
به نسیمی که از کنارت
موزیانه می گذرد

به چشم‌های آشنا پر آزار
که بی حیانت گهت می کند

به آفتابی که فقط تلاش گرم کردن تو ا دارد
حسادتی کنم...

من آن قدر عاشقم
که به طبیعت بدبینم

طبیعت پر از نفس‌های آدمی است
که مر اودار می کند حسادت کم

به تنهایی ام
به جهان

به خاطره‌ای دور از تو...

است. قهرمان آزاد است. او است که حرکت بعدی‌اش را انتخاب می‌کند. انتخابی آزادانه براساس تجربه‌های زمان و مکان‌شان. باتمام پیشرفت‌هایی که انسان کرده، اما هنوز بدیوتی همیشگی در رفتارهایش دارد و این بدیوت در قالب زندگی و جنگ در انسان بوده، هست و خواهد بود.

این را فیلم به فیلم، یا دوره به دوره می‌شود یا هم‌روز و هم‌گام؟
من این جاداشتم کلی حرف می‌زدم. چه فایده‌ای دارد بیاییم راجع به دلیل سئیزه‌جویی قیصر و قدرت و رضا بگوییم. تازه، خیلی چیزها هم هست که از فیلم‌های قبلی ام، من الان به یاد ندارم. یعنی دقیق به یاد ندارم که ریشه جنگ رضاموتوری یا مصیب چه بوده. الان در موقعیت سنی و تجربه‌ای که من هستم، با فیلم‌هایم عواطفم را به یاد می‌آورم. رفاقت‌هایم را. بوده. الان در موقعیت سنی و تجربه‌ای که من هستم، عشق‌هایم را که همه‌شان روی جم جمع شده و شده‌اند تجربه تریسه در زمان. به این دلیل هم هست که می‌گویم این جور بحث‌ها در همان شکل کلی‌اش است که می‌تواند دنیای یک آدم را، دنیای فکری فیلمساز را روشن کند. تک تک گفتن از این مورد معنای کلی همان چیزی را که تو جنگاوری گفتی، محدود می‌کند. اما شکل درستش این است که بگویم این خصیصه از آدم‌ها جدا نیست. از گذشته بوده و تا بد خواهد بود. این خلدون گفته که این خصیصه اصل و اساس و هسته زندگی آدم‌های شرق است. آدم شرقی از همان دم اول، برای آب، سرپناه، عشق، جنگ و تمام اینها جنگیده و این سرشترش بوده.

این نکته که جنگاوری قهرمانان تان به حد نامیدانه نیست؟ می‌خواستیم ببریم نقش غرض‌نیست که نامیدانه را جایگزین کر دم.
نمی‌دانم؛ اما این را می‌دانم که من هر زمان در حال ساخت فیلم هستم، سرشار از عشق و شکر هستم. این را هم می‌دانم که اگر منصفانه به کلیت فیلم‌های من نگاه کنید، متوجه خواهید شد که کلیت چیزی که منتقل می‌شود، امید نیست.

فیلم‌های اول تان مثال بیاورم: قیصر زخم خورده به جامی ماند، رضا موتوری می‌میرد، داش آکل و سسید و قدرت گوزن‌ها هم. تا این آخرها که می‌رسیم به قهرمان اعتراض که ایستاده می‌میرد محسن حکم و...

قیصر شکست خورده، اما فیلم با امید تمام شده. آن لیخند آخر فیلم یادت است؟ گوزن‌ها هم که چه در نسخه اصلی و چه در نسخه سانسوری با امید تمام می‌شود. در نسخه اصلی انفجار با صدای موسیقی پیوند می‌خورد و در سانسوری هم دوربین گلنار را در کادر می‌گیرد. گروهیان هم امیدوار است. در کل فیلم‌های من امیدوار بوده‌اند. رضا موتوری و اعتراض و اینها هم که در فیلم به آن جا رسیدیم که مرگ برای‌شان آرامشی خواستنی‌تر از هر چیز دیگری است.

آقای کیمیایی می‌خواهم سئوالی ببرسم و امیدوارم صادقانه به آن جواب دهید. حرف شما را هم قبول دارم که نمی‌شود فکر را با مد پیش برد و روزبه‌روز عوض شد؛ اما همیشه این پرسش را از خودم داشتم: تمام که اگر امروز قرار بود به عنوان یک فیلمساز بیست و پنج - شش ساله قیصر را بسازیم، آیا آن را همین شکلی می‌ساختید؟
باید شرایطش پیش بیاید. نمی‌دانم؛ اما نگاه به آدم‌ها و خصایل‌شان تفاوت زیادی نکرده. در اصول را می‌گویم.
قیصر به نظر تان امروز از نظر جامعه‌شناختی

فرق دارد.
فکر نمی‌کنید که دنیا در این نزدیک پنجاه سالی که شما دارید فیلم می‌سازید، عوض شده؛ و این که در این مدت زمان مدید شما دارید اعتراضی را ادامه می‌دهید که توسط تماشاگر امروز، آدم امروز، درک نشود؟
شاید مد عوض شود، ظاهر عوض شود، اما دنیا عوض نمی‌شود؛ یعنی منظور من این است که خیلی چیزها عوض نمی‌شود. اعتراض عوض نمی‌شود. جنگ، رفاقت، آدم و زندگی‌های درست عوض نمی‌شوند. مد هم که نمی‌تواند فکر و راه مرا عوض کند. فکر کنید امروز اعتراض مد نیست. خوب نباشد. اگر مورد و مسأله‌ای باشد که باید اعتراض کنیم بهش؛ و آن وقت بیاییم و به خاطر این که الان چیز دیگری مد است، از این اعتراض بگذریم که نمی‌شود. حتی در آن اوایل که خیلی‌ها آمدند خط قیصر را گرفتند و کشیدند و ادامه دادند، یک جوری بود که می‌شد گفت در سینما اعتراض مد شده بود. آن وقت من این قضیه را هر مرا عوض نکردم. نمی‌شد به این دلیل که اعتراض تبدیل شده به مد؛ من به بهانه دوری از مد بیایم دوری کنم از این موضوع. آن وقت به این معنا بود که من دارم چیزی را خودم از دست می‌دهم. در شکل درستش فقط کسی اعتراض نمی‌کند که یا از شرایط رضایت دارد، و یا کسی که به تمام کاستی‌ها و کمبودها عادت کرده است.

• **و البته کسی که می‌ترسد...**
داستان این آدم جداسد. همه می‌ترسند. کسی نیست که از چیزی ترس نداشته باشد. این‌جا اما پای یک‌سری چیزهای دیگر وسط می‌آید. یکیش همان زندگی و فکر درست است که ققدر بهش باور دارد و ندال می‌کند. یکی اخلاق است که به چه بهانه‌ای و با چه توجیعی چشمش را روی بعضی چیزهایی بندد.

• **داشتم درباره خصیصه جنگاوری قهرمانان شما حرف می‌زدیم. جنگ و نبردی که گاه در مواردی چون قیصر فردی است، در خاک معنای استعمار را به ذهن می‌آورد، در گوزن‌ها استعمار و تحقیق است و...** می‌ایم و می‌رسیم به امروز.
خب، گفتیم که خود این گونه فکر می‌کنم؛ و زندگی کرده‌ام یا حداقل این که تلاش کرده‌ام این شکلی زندگی کنم؛ اما از راه معنای زندگی هم می‌شود با این قضیه طرف شد. مگر نه این است که خود زندگی، در تمام لحظاتی‌اش جور درگیری و جنگ و ستیز است؟ تاندیندنیاست و تا آدم آدم است، این درگیری‌ها هست؛ و چیزی که اینها را در لحظه‌ها هم جدا می‌کند که

• **نکته مهم ام در فیلم‌های شما فرام تلخ این جنگ آدم با آدم یا آدم با شرایط و معناست؛ که انگار جوری برنامهریزی شده که انجامی فاجعه‌بار داشته‌باشند.**
فاجعه را نمی‌شود برنامه‌ریزی کرد. اتفاق نیست که بسازیمش. فاجعه محصول اتفاق است، نه خود اتفاق. فاجعه را من به چشم دیدم. خیلی دیدم. اما اول بار در ده - یازده سالگی ام بود که پدرم و رشکست شده بود. خانه و خواهر و مادر و برادرم را یادم است و پدر را که نشسته بود و به مادرم گفت که ورشکست شده. وقتی مادر از اتاق رفت و حواس ما که برت شد، ناگهان لرزیدن‌شانهای بردم را دیدم. فاجعه آن بود. فاجعه گریه آن مرد بود؛ و از آن بود که فهمیدم در زندگی‌ام باید پول در بیاورم؛ از این است که من خیلی برایم آن لحظه‌ای که مرد گریه می‌کند، مهم است.

• **و فاجعه پایانی فیلم‌های تان؟**
وقتی دارم روی فیلم‌نویشت کار می‌کنم، فکرم آزاد

من ربط چندانی به طبقه‌شان ندارد. این‌جا بیشتر از طبقه و مفهومی که با خود می‌آورد، نوع فکر کردن آن آدم‌هاست که برای من اهمیت دارد. به این جهت که فکر خودم است. همیشه از من پرسیده‌اند که من خودم را شبیه کدام یک از قهرمانانم می‌بینم؛ این‌جامی‌گویم که شبیه فیلم‌هایم هستم. نه یک قهرمان خاص. چون این فکر من است که آن فیلم‌ها را ساخته.

• **و احتمالا به این دلیل هم هست که دنیای فیلم‌های تان شباهت زیادی با هم دارند. درست است؟**
جز این نمی‌تواند باشد. فیلمساز مگر می‌تواند چیزی بنویسد و بسازد که ریشه در درون خودش نداشته باشد؟ حداقل من که نمی‌توانم. همین چندوقت پیش بود که به خودت گفتم آدم‌ها مثل خودشان دنیا را نگاه می‌کنند. من بازندگیم زبان خودم و اجرای خودم را پیدا می‌کنم و شما هم باز زندگی خودتان؛ یعنی که اجرای شما را زندگی شما می‌بسازد که چه دیده‌اید، شنیده‌اید، رفاقت‌هایی که کرده‌اید و یا زده‌اید و خورده‌اید. من که در خیابان رفاقت‌ها کرده‌ام، حتما نگاهم و اجرامی‌کسی که با تو کرشان مدرسه می‌آمده،

• **این آدم، این قهرمان را با چه خصایلی می‌پسندید؟**
اول این که چه ایساردی دارد یک نفر درباره آدم‌های این طبقه حرف بزند و فیلم بسازد؛ این‌س از این، اما حقیقتش این است که ما اجرا این شکلی هم نیست. من هر وقت می‌خواهم فیلم‌نویستی بنویسم، آدمم را انتخاب می‌کنم، نه که خواسته باشم طبقه‌اش را برگزینم. آدمی را با خصایل و خصوصیتی که می‌پسندم؛ یعنی قهرمانان را انتخاب می‌کنم این برایم مهم است، نه طبقه.

• **این روزها خیلی چیزها عوض شده است. درست و غلط‌ها جایه‌جا شده‌اند؛ مثلا جنگ. امروز جنگ را بد می‌دانند؛ اما من، نه. جنگ بد است، اما برای من هر جنگی بد نیست، خطا نیست، غلط نیست. یک جایی است که تو با دور و اطراف رفیقی و یک جایی هم هست که باید بجنگی. جای این دواگر با هم عوض شود، خطاست؛ اما تمام جنگ‌ها نه. این هم هست که هر جنگی هم خون‌آلود نیست که برای من این جنگیدن به معنای حرکت کردن است. به معنای زنده بودن.**

• **خب این جنگیدن و یا زنده بودن و زندگی کردن را آن آدم طبقه بالانمی‌تواند انجام دهد؟**
چرا نمی‌تواند؟ اما مسأله این است که شاید آن زمان که داشتم قیصر را می‌ساختم، رضاموتوری را می‌نوشتم یا گوزن‌ها و خاک را، آن آدم‌ها را می‌شناختم. با تمام شناختم، اما با هم تکرار می‌کنم که خصایل قهرمانان

• **تاکنون در مسورد خیلی چیزها با هم حرف زده‌ایم و گاه این حرف‌ها با این هدف بوده برایم که پاسخ شما را به انتقاداتی که وجود دارد، بدانم. حال می‌خواهم این گفت‌وگو را از این‌جا آغاز کنم که مسعود کیمیایی در پاسخ کسانی که می‌گویند او فقط درباره آدم‌های طبقه پایین اجتماع فیلم می‌سازد، چه می‌گوید؟**

• **اگر یک‌بار دیگر آزادی دست دهد خیال را از آن بیرون خواهیم کرد آزادی می‌داند خیال دشمن ماست**

• **اگر یک‌بار دیگر آزادی دست دهد به نظمی خواهیم گفت بر طبل‌هایکوبند خیال دشمن سرزمین است**

• **اگر آزادی دست ندهد در گوشه‌ها خوری زندان برای زندانیان خواهیم گفت فقط به اندازه خیال آزادید**

خیال تنها راه زنده ماندن است